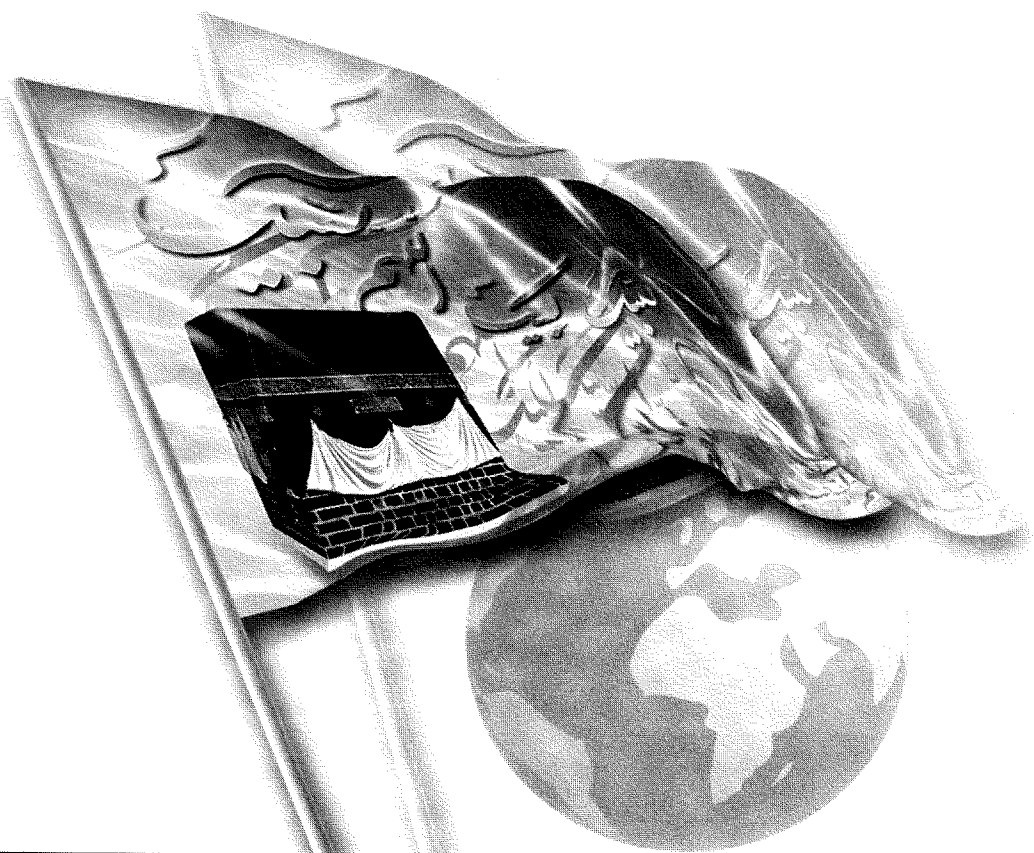
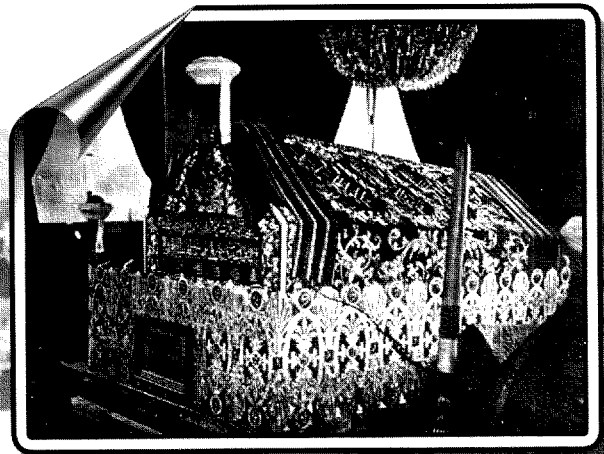


# تاریخ و رجال





## داستانی دروغین درباره پیامبر اعظم ﷺ

محمد صادق نجمی

### دروغ

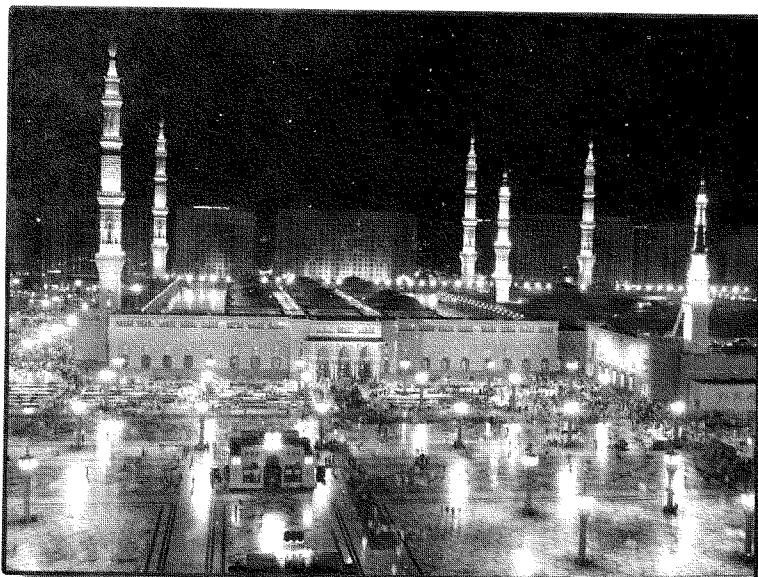
مطالعه و بررسی منابع حدیثی و تاریخی و دقت در بعضی حوادث و جریان‌های زندگی پیامبر خدا ﷺ، گویای این حقیقت تلخ است که درباره آن حضرت دروغ‌سازی و شایعه‌پردازی بسیار به وقوع پیوسته و از دوران حیات آن حضرت آغاز شده است؛ زیرا در دوران زندگی پیامبر ﷺ افرادی بودند که در اثر حبّ و بغض و دوستی و دشمنی و اغراض مختلف، دروغ‌هایی می‌ساختند و مطالب خلاف و بی‌اساس را در مورد آن حضرت، میان جامعه منتشر می‌کردند، تا جایی که حضرت رسول ﷺ در بالای منبر به گونه‌ای آشکار، مردم را از وجود چنین دروغ‌سازی آگاه کرد و آنان را از عواقب این عمل ناشایست بر حذر ساخت و فرمود: «لا تکذبوا علیّ و من کذب علیّ فلیج النار!»؛ «مردم بر من دروغ نیندید و هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش آتش است.»

و در ضمن خطبه دیگر فرمود: «أیها الناس قد کثرت علیّ الکذابة فمن کذب علیّ متعمداً فلیتوباً مقعداً من النار»؛ «مردم! دروغ‌گویان از زبان من زیاد شده‌اند...»

و آنگاه که سلیم بن قیس از امیر مؤمنان ﷺ درباره صحت و سقم احادیثی که

در دست مردم است پرسید، حضرت در پاسخ وی فرمود:

«إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكُذْبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَمَحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا وَلَقَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ عَهْدَهُ...»؛ «در میان حدیث‌هایی که در دست مردم است؛ حق باطل، راست دروغ، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و حقایق و اوهام به هم در آمیخته است، حتی در دوران حیات پیامبر خدا نیز مطالبی را به دروغ به او نسبت می‌دادند...»



اغراض و انگیزه‌های جعل و دروغ، پس از ارتحال پیامبر اسلام، رو به فزونی گذاشت و به موازات فاصله مردم از دوران زندگی پیامبر ﷺ علل و انگیزه‌های دروغ‌سازی و شایعه‌پردازی درباره آن حضرت بیشتر گردید. دوران پیش از نبوت پیامبر گرامی، چگونگی آغاز وحی و معاشرتش با همسرانش و خلاصه تمام جوانب زندگی آن بزرگوار طبق آمال و اهداف و بر اساس سیاست‌های روز رنگ‌آمیزی شد. هر کس برای مقصود و هدف خاصی که داشت، از زندگی آن حضرت مایه گرفت و به صورت حدیث (گفتار) و یا سیره (رفتار عملی) پیامبر نقل گردید و به آن حضرت نسبت داده شد و این وضع در دوران معاویه شکل اساسی‌تر و خطرناک‌تری به خود گرفت که بحث مفصلی را می‌طلبد.

این احادیث ساختگی، دست به دست می‌گشت تا این که به کتاب‌ها راه یافت و در لابه‌لای متون احادیث صحاح و مسانید اهل سنت جای گرفت. در پیشاپیش همه کتاب‌های حدیث و صحیح‌ترین منابع حدیثی و مورد اعتمادترین کتاب‌های روایی؛ صحیح بخاری، صحیح مسلم و صحاح چهارگانه دیگر، معرفی و به سایر کتاب‌های حدیث و تاریخ و تفسیر از این منابع، منتقل گردید و نویسندگان و مؤلفان این کتاب‌ها، بدون نقد و بررسی، این مطالب ساختگی را به عنوان حدیث پیامبر خدا و تاریخ و سیره آن حضرت، در اختیار مسلمانان قرار دادند و گاهی همین مطالب بی‌اساس، از رواج بیشتری برخوردار شد و حدیث‌های صحیح و مطالب واقعی تحت الشعاع قرار گرفت و به فراموشی سپرده شد.

### داستان لدود<sup>۳</sup>

یکی از داستان‌های ساختگی و حدیث‌های جعلی، که در منابع اولیه اهل سنت نقل گردیده، حدیث «لدود» است.

خلاصه این افسانه، که از عایشه نقل گردیده، این است که:

در روزهای آخر عمر پیامبر اسلام و در دوران شدت مرضی اش، که در حال اغما به سر می‌برد، با صلاح‌دید همسران حضرت و کسانی که در منزل حضور داشتند، معجون و دوی تلخی، که به افراد مبتلا به سینه‌پهلو داده می‌شد، به دهان پیامبر ریختند و پیامبر خدا در آن حال اشاره کرد که دوا را به دهانش نریزند.

عایشه می‌افزاید: ما فکر کردیم امتناع پیامبر از خوردن دارو، بدان جهت است که هر مرضی از خوردن دوا کراهت دارد و امتناع می‌ورزد و لذا به امتناع و اشاره آن حضرت ترتیب اثر ندادیم و دوا را به دهانش ریختیم. چون پیامبر به هوش آمد و تلخی دوا را در دهانش احساس کرد و متوجه شد که به دهانش دارو ریخته شده، سوگند یاد کرد که: باید به مجازات این عمل، در برابر چشمانم، به دهان تمام کسانی که در مجلس حضور دارند، به جز عباس، از آن دارو ریخته شود و طبق

دستور اکید و سوگند پیامبر، دارو به دهان یکایک حضار، به جز عباس، ریخته شد تا نوبت به همسران پیامبر رسید. از میان آنان، میمونه اصرار کرد که من روزه هستم، ولی به گفتار وی اعتنا نکردند؛ زیرا پیامبر بر این امر تأکید و سوگند یاد کرده و کسی را به جز عباس استثنا ننموده بود.

متن حدیث، که به صورت خلاصه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عایشه نقل شده، چنین است:

«قالت عائشة: لددناه في مرضه فجعل يشير إلينا أن لا تلدوني فقلنا كراهية المريض للدواء، فلما أفاق قال ألم أمكم أن تلدوني؟ قلنا كراهية المريض للدواء، فقال: لا يبقى في البيت أحدًا إلا لدد و أنا أنظر إلا العباس، فإنه لم يشهدكم»<sup>۴</sup> در حدیث دیگری که ابن ابی الحدید باز از عایشه نقل کرده، آمده است: «فلقد لدت میمونة و إنها لصائمة لقسم رسول الله عقوبة لهم بما صنعوا»<sup>۵</sup>.

از آنجا که بررسی همه حدیث‌های مربوط به این داستان ساختگی، از نظر متن و سند با وضع این مقاله کوتاه سازگار نیست، تنها به بعضی از نکاتی که در متن این حدیث‌ها وجود دارند، بسنده می‌کنیم:

در مرحله نخست، آنچه در متن این حدیث‌ها جلب توجه می‌کند و ساختگی بودن این داستان را، حتی برای کسانی که پیامبر ﷺ را معصوم و مصون از خطا و کارهای لغو نمی‌دانند، تأیید می‌کنند که در مفهوم این حدیث‌ها تناقض و تضاد وجود دارد که، سه مورد از این تناقض‌ها را توضیح می‌دهیم:

۱. پیامبر خدا ﷺ در چه زمانی متوجه ریختن دوا به دهانش شد؟ آنچه در متن بیشتر این احادیث تصریح شده، این است که پیامبر خدا پس از آن که به هوش آمد و تلخی و اثر دارو را در کام خویش احساس کرد، متوجه شد که به دهان وی دارو ریخته‌اند؛ «و افاق فعرف أنه قد لدد و وجد أثر اللدود»<sup>۶</sup>.

ولی بنا به مضمون همان حدیثی که در آغاز بحث، از صحیحین آوردیم، پیامبر خدا ﷺ متوجه بود و با ایماء و اشاره، از این عمل نهی می‌کرد؛ «فجعل يشير إلينا أن

لا تلدوني فلما أفاق، قال ألم أنهكم أن تلدوني».

۲. موفعیت عباس در این جریان: بنا به مضمون حدیثی که ترمذی و بعضی علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، عباس عموی پیامبر خدا ﷺ از همان افرادی بود که به دهان پیامبر دوا ریختند. «رده العباس و أصحابه»<sup>۷</sup> ولی به نقل ابن ابی الحدید، از عایشه، عباس با این که در مجلس حضور داشت اما از دوا ریختن به دهان حضرت رسول امتناع ورزید «فاجمعوا علی ان یلدوه فقال العباس لا الله...»<sup>۸</sup>

در حالی که بنا به مضمون حدیثی که از صحیحین نقل آوردیم، عباس در اصل جریان حضور نداشته بلکه بعداً وارد شده است؛ «إلا العباس فأنه لم یشهدکم»<sup>۹</sup>.

۳. چه کسانی مشمول مجازات گردیدند: بنا به نقل احمد بن حنبل، به همه صحابه، که در آن جریان حضور داشتند، دوا داده شد تا نوبت به همسران آن حضرت رسید ولی بنا به مضمون حدیث دیگری که باز احمد بن حنبل نقل کرده، به جز همسران پیامبر شخص دیگری در آن موضوع و در آن جلسه شرکت نداشت و دوا نیز تنها به همسران پیامبر خورانده شد.

«عن العباس إنه دخل علی رسول الله وعنده أزواجه فاستترن منه إلا میمونة فقال ﷺ لا یبقی فی البیت أحد شهد للذی إلا لد»؛ عباس گوید: وارد حجره پیامبر شدم و همسران آن حضرت در کنارش بودند. با دیدن من، حجاب به سر کردند، جز میمونه. پس پیامبر فرمود: در خانه کسی باقی نماند که شاهد دوا خوردن من بوده است، مگر این که به دهان او هم دوا ریخته شود.

آیا صدور چنین حکمی با مقام نبوت سازگار است؟

گذشته از این تضاد و تناقض سه گانه در متن این داستان، که دلیل بر جعل و ساختگی بودن آن می‌باشد، در زمینه این افسانه ساختگی، این سؤال مطرح است که: آیا اصلاً صدور چنین حکم خنده‌دار و دستور چنین مجازات مخالف عقل و وجدان، از سوی رسول الله، با مقام نبوت و شخصیت شاخص رسول اعظم و پیامبر خاتم متناسب است؟! زیرا در ظاهر، مضمون همه این حدیث‌ها و مفهوم صریح بعضی از



آن‌ها این است که دستور اکید و سوگند پیامبر خدا در مورد دوا خوردن تمام افراد حاضر در مجلس، به عنوان عمل متقابل و مجازات اقدام آنان صورت گرفته است؛ «یقسم رسول الله عقوبة لهم بما صنعوا»<sup>۱</sup> در صورتی که اولاً- همان گونه که اشاره شد، بنا به مضمون بخش مهم این حدیث‌ها، پس از آن که پیامبر خدا به هوش آمد، متوجه شد که به دهان او دوا ریخته شده، بنابراین، از ناحیه آن حضرت، که در حال بیهوشی به سر می‌برد، نهی وجود نداشته تا مخالفتی صورت پذیرد و متخلفان مجازات شوند.

ثانیاً - اگر در این رابطه مفهوم همان حدیث را بپذیریم که آن حضرت قبلاً متوجه جریان بود و با ایما و اشاره آنان را نهی می‌کرد و از خوردن دارو امتناع ورزید، باز هم نمی‌توان چنین مخالفتی را جرم قابل مجازات به حساب آورد؛ زیرا این مخالفت، بر اساس توجیهی از سوی عاملین بوده که معمولاً هر مریض از خوردن داروی تلخ، امتناع می‌ورزد.

و ثالثاً - اگر فرض کنیم که همه حضار مجلس، طرف مشورت و با اصل موضوع موافق بوده‌اند، اما مسلم است که همه زنان در انجام دادن این عمل شرکت و مباشرت مستقیم نداشته‌اند. بنابراین، مجازات همه حضار چرا؟ و چرا همه حاضران، به جرم عمل یک یا دو نفر مجازات شوند، در صورتی که طبق قانون اسلام و قانون عقل نمی‌توان کسی را به جرم شخص دیگر مسؤول دانست؛ «ولا تزر وازرة وزر اخرى» و آیا این حکم مانند آن نیست که در مقام قصاص عده‌ای را به جرم راضی بودن به قتل کسی، مانند شخص قاتل، محکوم به قصاص نمایند؟! و آیا هیچ شخص عاقلی به خود اجازه می‌دهد افرادی را در برابر عملی که آن را وظیفه اسلامی و انسانی خود و راه نجات وجود پیامبر و معالجه او می‌دانند، به جای تقدیر و تشکر از عمل آنان مجازات کنند؟! کجا رسد به مقام ارجمند رسالت و خاتم نبوت، که طبق نقل ابن حجر، آن حضرت در تمام دوران زندگی اش، حتی نسبت به حقوق شخصی و مسلم خویش با هیچ کس و حتی با دشمنانش به مقام انتقام و مجازات برنیامد و با

همه آنان، با عفو و اغماض رفتار نمود<sup>۱۱</sup> و در فتح مکه چون با سرسخت‌ترین دشمنانش مواجه گردید، فرمود: «إذهبوا أنتم الطلقاء».

### انگیزه جعل این داستان:

در مورد جعل حدیث «لدود» که وهنی است به ساحت مقدس رسالت و بهانه و دست‌آویزی است در دست مخالفان اسلام، گرچه ممکن است انگیزه‌های متعدّد وجود داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد، دو انگیزه زیر، از مطالب دیگر قوی‌تر باشد:

#### ۱- تأییدی بر گفته خلیفه دوم

در برخی روایات آمده است که پیامبر خدا ﷺ در ساعات و لحظات آخر عمر، دستور داد «ایتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده أبداً»<sup>۱۲</sup> و خلیفه دوم گفت «آئه لیهجر» و حدیث سازان خواسته‌اند با جعل این افسانه، این سخن خلیفه را، که بدین وسیله مانع از کتابت آن وصیت‌نامه گردید، به اثبات رسانند. و بگویند: رفتار و روش پیامبر در ایام مرضی و روزهای آخر عمر، گفتار خلیفه را تأیید می‌کند؛ زیرا آن حضرت در آن روزها دستورهایی می‌داد که ناشی از هذیان و در اثر از دست دادن نیروی تعقل بوده است؛ زیرا گاهی دستور می‌داد داروی تلخ و بد مزه، به دهان همه حاضران در مجلس بریزید و من تماشا کنم! دستوری غیر عقلایی و خنده‌آور! و گاهی نیز فرمان می‌داد قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

#### ۲- فضیلت تراشی برای سر سلسله خلفای عباسی

سیاست و اهتمام خاندان و خلفای عباسی بر این بوده تا آنجا که ممکن است، هر فضیلت و افتخار را به نفع خانواده خویش؛ از عباس گرفته تا یکایک خلفای این



خاندان، جعل نمایند. گرچه این نوع فضیلت تراشی منجر به اهانت به ساحت مقدس پیامبر خدا شود! در داستان لدود، این انگیزه و هدف مشهود است که برای اثبات یک فضیلت و بیان یک افتخار از سوی پیامبر ﷺ نسبت به سرسلسله و بنیانگذار این خاندان ساخته و پرداخته شده است، که حضرت رسول دستور داد به دهان اعضا و افراد خاندان خویش و حتی به همسران و اعضای اهل بیت؛ یعنی امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام داروی تلخ ریخته شود و تنها کسی که مستثنی گردید، عباس بود؛ «لا یبقی أحدٌ فی البیت إلا لدّ و أنا أنظر إلیه إلاّ العباس فانه لم شهدکم».

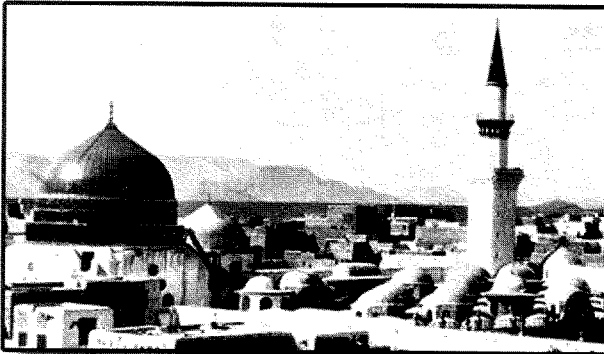
### حدیث لدود از دیدگاه علما

چون از نظر علما و دانشمندان شیعه، که انبیا را معصوم و از هر عمل غیر عقلانی مصون می‌دانند و در ساختگی بودن این حدیث و خرافی بودن این افسانه هیچگونه تردید ندارند و مخالف عقیده آنان درباره نبوت و غیر قابل قبول می‌باشد، لذا آنان نه تنها آن را نقل نکرده‌اند بلکه حتی در مقام ردّ و پاسخگویی آن نیز نبوده‌اند و به طور کلی، با بی‌اعتنایی نسبت به آن مواجه گردیده و در بوته نسیان و فراموشی قرار داده‌اند.

و اما علمای اهل سنت، با این که این افسانه در مهم‌ترین منابع حدیثی آنان؛ یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل گردیده، ولی محققان آن‌ها نیز آن را ساختگی و مردود دانسته‌اند؛ از جمله آن‌ها است نقیب ابوجعفر استاد ابن ابی الحدید. او می‌گوید: من در مجلس استادم ابوجعفر نقیب حدیث «لدود» را مطرح کردم و نظر او را در این مورد جويا شدم که آیا در این حادثه، به دهان علی بن ابی طالب نیز از آن داروی تلخ و بدمزه ریختند؟ او در پاسخم گفت: معاذ الله، اگر چنین چیزی حقیقت داشت، عایشه می‌گفت؛ زیرا او علاقه‌مند بود که در باره علی بن ابی طالب نقطه ضعفی بیابد و آن را افشا و برملا کند. ابوجعفر سپس گفت: در آن روزها و ساعت‌های آخر پیامبر ﷺ، مسلماً نه تنها علی و فاطمه، بلکه حسن و حسین نیز در

کنار بستر پیامبر حاضر بودند و آیا می‌توان احتمال داد که از آن دارو به دهان آنان نیز ریخته باشند؟! نه، به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است.

ابن ابی الحدید می‌گوید: ابو جعفر گفتار خود را با این جمله پایان داد: «و داستان لدود از اصل دروغ و ساختگی است و آن را تنها یک نفر برای تقرّب به بعضی از مقامات ساخته و پرداخته است»<sup>۱۳</sup>



پی‌نوشت‌ها:

۱. صحیح بخاری، ج ۱، باب اثم من کذب مع النبی؛ تحف العقول، ص ۵
۲. کافی، ج ۱، ص ۶۲ برکت الفضل، ج ۱، ص ۲۱۱ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۹۳
۳. لدود معجون و داروی تلخ بدمزه‌ای بود که به مریض‌ها خورانده می‌شد.
۴. صحیح بخاری ۶ / باب کتاب النبی الی کسری و قیصر و ۷ کتاب الطب باب اللدود و ۹ کتاب الادیات و صحیح مسلم ۷ کتاب السلام باب کراهیة التداوی باللدود سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵
۵. شرح نهج البلاغه: ص ۱۳، ص ۳۲
۶. مسند احمد ج ۶، ص ۱۱۸
۷. سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵ فائق زخمشری، ج ۳، ص ۳۱۳
۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱
۹. مسند احمد ۱، ص ۲۹۰
۱۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۲
۱۱. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۲
۱۲. صحیح بخاری، ۱ کتاب العلم باب کتابة العلم.
۱۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۲